اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم­الله الرحمن الرحيم

الحمدلله ربّ العالمين و صلّی الله علی سيدنا رسول الله و آله الطيبين الطاهرين المعصومين و اللعنة الدائمه علی اعدائهم اجمعين و اللهم وفقنا و جميع المشتغلين و ارحمنا برحمتک يا ارحم الراحمين.

بحثی که عرض شد يک مقداری بحثی گفتيم از کتب اهل سنت راجع به اين متن حديث يا حالا بحث­های که به مناسبتی به اصطلاح هست و خيلی جهات به اصطلاح مختلف، همين کتابی که الآن دست من است محدث فاصل، عناوين زيادی دارد که حالا من ديگر اگر بخواهم، دنبال اين بحث­ها بيفتيم خيلی عوض می­شود، ليکن از چيزهايي که خيلی لطيف است که معلوم می­شود از همان زمان به اصطلاح محل توجه ايشان بوده، غير از حالا اين بحث­هايي که ما راجع به اين به اصطلاح راجع به متن حديث و نقد متن و اين­ها می­کنيم غير از مسائل به اصطلاح اين قسمت­ها، يک گاهی اوقات شده حتی مسائلی که اصطلاحاً ما در زمان خودمان الآن اين­ها را جزو ويراستاری می­دانيم يعنی اين­که مثلاً چه جوری ويراستاری حديث بکند که البته اين به هيچ وجه در بحث­های متن ما نمی­آيد اصولاً ويراستاری اين­که حالا سر سطر بنويسند، نصف سطر بنويسند، نقطه بگذارند، ويرگول بگذارند، عادتاً در بحث­های حديث، چون بحث­ حديث می­دانيد در پيش آقايون بله مسأله به اصطلاح که بيشتر مطرح است حجيت است در اين مسائل مسأله حجيت مطرح نيست اما می­خواهم بگويم اين خيلی عجيب است که اين­ها در آن به اصطلاح آن زمان حتی اين نکات را به اصطلاح در نظر می­گرفتند و به اصطلاح متعرض می­شدند، اصلاً ايشان دارد در همين محدث فاصل خيلی عناوين دارد حالا من نمی­خواهم، از عناوينی که ايشان دارد اين است که ايشان می­گويد که به عنوان الدائرة بين الحديثين، بعد با سند نقل می­کند، اسمعی ابن ابی الزناد قال فی کتاب ابی هذا ما سمعته من عبدالرحمن ابن هرمز الاعرج، عبدالرحمن اعرج، قال فکلما انقضی حديث ادار دار ثم قال هکذا کل الکتاب، اين خيلی عجيب است از همان تقريباً قرن اول،

س: بعد از يک حديثی دائره بکشد

ج: يک دائره خيلی عجيب است،

س: تبديل بشود به اين امر

ج: اين­ها مسائل ويراستاری است ربطی به بحث ما ندارد، نمی­خواهم بگويم،

س: عنوان همان

ج: می­خواستم همين را بگويم خيلی عجيب است و اعجب از اين است که اصولاً، البته من بعض از نسخ خطی، نسخه خطی را هم چند جزء يعنی دو جزء است تقريباً از يک مجموعه حديثی است مال ابن عقده، نسخه خطی است بد نبود قديم بود، حالا نمی­دانم قرن ششم بود و اينها، آن هم بعد از هر حديث يک شبه دائره، دائره نبود آن تقريباً مثل يک قطره قطره باران، اين شکلی دارد که تهش تيز است، اين طوری مثلاً گردی که دائره دائره نيست و اين معلوم می­شود از آن وقت حالا ما قرآن­های که داريم منسوب اند به خيلی زمان­های بعد از اين و درش دائره ندارد، بعضی از قرآن­های خط قديم که حالا الآن ديگر مطرح شده آن نسخ کوفی، بعضي­هايش مثلاً سه­تا الف ريز دارد بعد فصل، بعضی­هايش يک چيزی دارد حالا خيلی هم محسوس نيست، معلوم می­شود که اين نکته اصولاً در ويراستاری در همان زمان مطرح شده که بعد از اين­که برای اين­که احاديث متونش با هم ديگر، ما اصطلاحاً بعدها در دنيای اسلام رسم بر اين بود که هر چيزی که تمام شد ديگر انتهی بگويند، مثلاً کلامی که تمام شد با دائره، نشان ندهند، که اين کلام تمام شد، اگر بخواهيم به اصطلاح اصولی بگوييم دائره مثل معنای حرفی است مثل حرف علامت است، اما انتهی مثل معنای اسمی است يعنی بعدها آن را با معنای حرفی بيان نکردند، با معنای اسمی بيان کردند، و نکته ديگرش اين است که،

س: غير لفظی بگوييم بهتر است تا

ج: حالا حرفی اصطلاحاً چون به اصطلاح ربطی بين و نکته لطيف­ترش اين است که انسان نمی­داند چرا دائره قرار دادند؟ مثلاً مربع قرار ندادند، مثلث قرار ندادند، اين را هم بايد آدم رويش يک فکری بکند، امروزه

س: دائره قلب است قلب مانند است

ج: قلب نيست بعضی­هايش

س:

39: 4

ج: تعبير دار دار دار،

س: نداری آری،

ج: بله ثم قال هکذا کل الکتاب

س: آره در آن شعر الفيه سيوطی هم هست الفية الحديث آن هم دائره نوشته حالا

ج: دار

س: دار به شعر در آورده

ج: در شعر الفيه چرا،

س: می­گويد دار

ج: غرض اين­که شرح هم دارد شرح الفيه هم معروف است شروح دارد علی ای حال اين يک نکته عجيب اين است که الآن در ويراستاری، خب شما می­دانيد ديگر آقايون آقای مختاری که کارشان همين است کتاب­های حديثی را بخواهند ويراستاری بکنند، شماره می­گذارند و شماره را اول حديث می­گذارند مثلاً حديث بيست و يک، بيست و دو، نه آخر حديث اين معلوم می­شود که علامت را آخر حديث می­گذاشتند اين هم يک نکته­ای است.

س: مثل آيه قرآن

ج: مثل آيه قرآن، شماره آيات مال اول آيه نيست، مثلاً اگر اول شماره، مثلاً الله لا اله الا هو الحی القيوم، قبلش مثلاً يک شماره 183 است مثلاً اين شماره آيه نيست، شماره آيه است آخر آية الکرسی، شماره در آخر می­آيد بعضی­ها هم ديدم الآن در زمان، حالا مشهور شايد نباشند وقتی شماره می­گذارند يکی هم اضافه می­کنند به خاطر بسم­الله، بسم­الله را هم جزء سوره حساب می­کنند، مثلاً اگر 184 در قرآن هست آخر آيه 185 می­کند، يک عدد هم اضافه می­کند به خاطر احترام بسم­الله علی ای حال اين هم يک نکته عجيبی است در آيات قرآن هم رسم ندارند دائره مثلاً قبل از مثلاً الف و لام، مثلاً و الصافات صفاً قبل از و الصافات شماره نمی­گذارند بعدش می­گذارند و شماره هم و آن رمز هم دارئره همين دائره­ای که ايشان در حديث دارد و آن را آخر حديث می­گذارند نه اول حديث الآن شما در ويراستاری در اول حديث می­گذاريد شماره را اول حديث نه شماره را در آخر حالا قرآن را به خاطر اتباع مثل خطان يقاس عليهما خط العرض و خط القرآن، قرآن را به خاطر اتباع و به خاطر سنت هنوز آخر آيه می­گذارند و الا متعارف اين است که شما در ويراستاری­تان آن را بايد اول بگذاريد نه اين­که آخر، حالا اين هم چيز عجيبی است يعنی اگر يک باب بيست­تا حديث درش بود حديث اول دائره ندارد، حديث آخری دائره دارد، ديگر باب تمام می­شود، بعد می­نويسد باب کذا، اين هم يکی از عجايبی است که مربوط به متن حديث است، يعنی اين کتاب حالا در قرن چهارم نوشته شده خيلی عجيب است و اين مطلبی که ايشان گفته حدود اواخر قرن اول است، قرن دوم است، حالا دقيقاً عبدالرحمن اعرج در ذهنم نيست به نظرم از ابی­هريره نقل می­کند اواخر قرن اول باشد، حالا الآن،

س: فاصل بين دوتا حديث بوده و لذا چون پشت سرهم هم می­نوشتند

ج: نه، گاهی من ديدم، من ديدم باب تمام می­شود بازهم دائره است، خط می­آيد بعد می­نويسد باب کذا، ديدم نسخه خطی ديدم

س: دائره

ج: نه، نسخه خطی ديدم آخر حديث بعدی هم که تمام می­شود اصلاً باب تمام می­شود خط می­کشد زيرش،

س: بازهم

ج: ديدم بازهم دائره را دارد عدد هم ندارد حالا آيا در اول در قرآن اين به کار برده شد بعد اين حالت را در حديث به کار بردند اين،

س: به قول شما فکر کنند که چون راجع به اين مناره­ها که بعضی در مدينه بالايشان دائره هست و در مکه بالايشان هلال است دائره نيست، حالا اين هم چرا دائره کشيدند؟ چيز ديگری نکشيدند و اين­ها شايد يک وجهی داشته

ج: علی ای حال اين هم خيلی عجيب است که در آن زمان در دنيای اسلام باز برای اين­که، اين­ معلوم می­شود که الآن هم اگر بخواهيم در بحث­های متن حديث، بحث­های ويراستاری بايد کاملاً مورد توجه قرار بگيرد اين­ها چقدر دقت کردند از همان اول من جمله،

س: قرن چهارم زمان تدوينش است

ج: بله، خيلی بله ايشان با سند آورده، بعد ايشان بحثی دارد که در اين صفحه 608 است: ان نقطع الشکل بعد در اين­جا،

س: نقطع شکل، شک هم

ج: حتی در اين­جا در هامش ايشان نقل می­کند خود آقای چيز، اين از مرزبانی نقل می­کند که خود رسول­الله فرموده بودند که بله نقطه­های حرف را بگذارند، اگر اين باشد خيلی عجيب است چون قرآن­های که داريم غالباً مال قديمی­هايش نقطه اصولاً ندارند، ايشان يک بابی دارد بله و قالوا اين اصلاً عجيب است جزو مطالب ويراستاری آن زمان است، انما يُشکَل ما يُشکِل، انما يُشکَل ما يُشکِل خيلی لطيف است اين تعبيرش يُشکَل اين يُشکَل البته بعض کتاب­ها برای اشکل هم متعدی نوشته ليکن ظاهراً اشکل لازم است، يُشکَل از باب شکَل يشکل مثل نصر ينصر،

س: اشکل الامر

ج: اشکل الامر اين يشکل اولی صيغه مجهول است از باب شکل ثلاثی مجرد، شکل يشکل الآن من احتمال می­دهم شامل نقطه هم بشود يعنی اگر عبارتی مشکل شد آن وقت آن را شکل بدهيم يعنی همين کاری که الآن شماها در چاپ کتب داريد می­کنيد يک حرفی که مشکل می­شود با حروف اعراب

س: مشتبه می­شود

ج: مشتبه می­شود دقت کرديد با حروف اعراب آن را مشخص، الآن اصطلاحاً مشکوله، نسخه مشکوله، يعنی بله آقا؟

س: جاهای آسان را توضيح بدهند سخت­هايش را حذف کنند

ج: اين نسخه مشکوله يعنی نسخه­ای که کامل اعراب باشد انما، عجيب است يعنی شما الآن ملتفت نبوديد، مطلبی را که الآن داريد در چاپ کتاب انجام می­دهی، هزار سال، هزار صد سال قبل نوشته شده، که روشن شد الآن مثلاً صحيح بخاری همه­اش مشکول است يعنی نه اين­که بعضي­هايش مشکول باشد آن وقت اين، الآن هم عده­ای ديگر باز پيدا کردند مثلاً اگر يک کتاب حديثی چاپ می­کنند آن قسمتهاي که سند است کلام راوی است اين­ها با حروف عادی است آنجای که کلام خود امام يا رسول­الله آن را مشکول می­کنند آن را فقط ديديد ديگر، آن را فقط اعراب گذاری می­کنند،

س: شامل نقطه هم می­شود

ج: اين احتمال دارد شامل نقطه هم بشود، انما يشکل ما يُشکِل و لا حاجة الی الشکل مع عدم الاشکال و قال آخرون الاولی ان يشکل الجميع و کان عفوان و حبان من اهل الشک و التقييد بله خيلی عجيب است، بعضی­ها از همان وقت معتقد بودند يعنی آقا تمام کتاب را بايد اعراب بگذاريد،

س: مثل عبدالستار

ج: مثل فرض کن صحيح بخاری، همه­اش اعراب دارد خيلی عجيب است يعنی می­خواهم البته بحث­های ما نيست اين بحث، اما اين را هامش به اصطلاح باشد، معلوم شد که در مباحث حديث اگر چيزی ديگر هم می­خواهد کما اين­که امروز برای خودش فن شد ديگر ويراستاری و اصول ضبط و کار اين­ها معلوم می­شود که از همان زمان قديم رو اين اصول کار کردند آخر ما بعضی از مطالب را به اصطلاح در اصطلاح خودشان در علم ادب يکی از، علم ادب را سيزده­تا، هفده­تا، هجده­تا نوشتند علوم ادب را که يعنی مرادشان ادب القول نه ادب الفعل، ادب الفعل اخلاق است، در ادب به اصطلاح يکی از علوم ادب را املاء نوشتند اما حالا آدم خيال می­کرد اين­ها مثلاً مسائل املائي است، مثلاً علی ابن ابی طالب علی بن ابی طالب می­نويسند اما اگر بگويد و قال ابوالحسن علی آنجا می­گويند همزه را بايد بگذاريد اگر گفتيد قال علی ابن ابی طالب همزه نمی­خواهد، الآن مراعات نمی­کنند اين جزء املاء قديم است اگر کنيه او آورده شد می­دانستيد قال ابوالحسن علی، ابن اين­جا همزه را می­گذاشتند، قال علی همزه را نمی­گذاشتند،

س: يعنی اگر ابوالحسن می­آمد همزه

ج: بله،

س: بين علمين که دوتا اسم است ولی بين کنيه و اسم ديگر نمی­گذاشتند

ج: نه می­گذاشتند بله

س: بين دوتا اسم نمی­گذارند علی ابن ابی طالب

ج: علی بن ابی طالب نمی­گذارند يعنی تا حالا شايد

س: وقتی ابوالحسن می­آيد باز هم بين علی ابن ابی طالب را می­آوری،

ج: باز ابن می­آورند، مثلاً قال اميرالمؤمنين ببينيد قال اميرالمؤمنين ابوالحسن علی، ابن ابی طالب آنجا همزه را آن وقت اگر مثلاً بگويند و قال علی ابنش را اول سطر بعدی بنويسند آنجا هم همزه را می­گذارند يعنی علی ابن ابی طالب، الآن مثلی که مراعات می­شود اين،

س: شرح رضی آن شافيه آخرش مسائل

ج: املاء

س: اينها را دارد

ج: دارد مسائل املاء ديگر،

س: بله مسائل املاء

ج: اگر قال علی بن ابی طالب­اش اين بن­اش بيايد سر سطر بعدی باز همزه را اينی که الآن به نظرم شماها می­گذاريد نيست؟

س: رايج است عرب­ها بيشتر مراعات می­کنند

ج: شما مراعات نمی­کنيد ايرانی­ها مراعات نمی­کنند؟

س: ايرانی­ها هم چرا ولی چون گاهی وقت­ها

ج: وقتی علی می­نويسند بن، سر سطر بعدی می­آيد سر سطر بعدی آنجا هم باز همزه را می­گذارند ابن ابی طالب اگر سر سطر، اين­ها را اصطلاحاً ما قواعد املاء به اصطلاح می­گفتند اما معلوم می­شود غير از قواعد املاء قواعد ويراستاری را هم مراعات می­کردند می­خواهم اين نکته را بگويم،

س: شکل نقد که ويراستاری نمی­شود؟

ج: چرا ديگر،

س: اعراب که

ج: اعراب چه اثر دارد نقطه بگذارد يا نگذارد، آن وقت اين نکته که ما تمام کتاب مجهول باشد الآن هم کتاب­های که چاپ می­شود مبانی مختلف دارند، معلوم شد اين مبانی از قبل مطرح بوده اين در دنيای اسلام تازه نيست خيال نکنيم، يک تازه آمده آقايون ضوابط ويراستاری را دارند جعل می­کنند، اصلاً در اينجا دارد که انما يُشکَل ما يُشکِل، اگر مشکل بود شما به اصطلاح اعراب بگذاريد، حالا يُشکَل شايد شامل نقطه هم بشود، آن وقت ايشان در اين باب که قالوا بله و لاحاجت، و قال آخرون الاولی ان يشکل الجميع، که الآن هم متونی که دارای قداست بيشتری است اين جوری چاپ می­شود مثل صحيح بخاری مثل نهج البلاغه، تصادفاً خود نهج البلاغه هم جای که کلام رضی هست، گاهی قبل از خطبه، گاهی آخر خطبه يک کلامی آن را هم بدون شکل می­گذارند اگر ديده باشيد بدون اعراب می­گذارند، اما خود کلام اميرالمؤمنين را با اعراب می­گذارند اينها قواعد ويراستاری است ديگر و انصافاً آدم تعجب می­کند که اين­ها اهتمامی که در حديث داشتند حتی در اين قواعد باز اين­جا مثلاً يکی از لطايف کار بله، از اوزاعی نقل می­کند قال الاوزاعی، العجم نور الکتاب، عجم يعنی به اصطلاح نقطه گذاری، معجم يعنی نقطه، يعنی نقطه گذاری خيلی تعبير زيبايي است، چور شما چراغ می­اندازيد می­شناسيد، نقطه که می­گذاري مثل چراغ است، حرف را روشن می­کند، حرف حاء است، حرف خاء است، حرف باء است، حرف تاء است، خيلی تعبير زيبايي است باز خود آقای رامهورمزی اشکال می­کند می­گويد قال الاوزاعی العجم نور الکتاب بله، بعد ايشان می­گويد هکذا لفظ الحديث باز خود ايشان اشکال می­کند، که ايشان گفته عجم باز می­گويد اين لفظ غلط است عجم نيست و الصواب الاعجام، نبايد بگويد عجم، باب افعال بياورد، اعجمت الکتاب فهو معجم لا غير، آخر اين بحثی است که اصولاً خب اين بحث بر می­گردد در متن

س: تای معجمه، نمی­گويد معجومه

ج: معجومه نمی­گويند، عجوی، و اصلاً ببينيد اين خودش کلاً يک بحثی است که بعضی از الفاظ که به اصطلاح بين به اصطلاح ثلاثی مجرد و مزيدش اختلاف هست در عبارات می­آيد، اين هم در يکی از بحث­های است که در متون اثر دارد البته در حجيت نه، اما چون ما عرض کرديم ديشب اشاره کرديم بعد اصولاً متن يک جانب مهم کلام است يعنی متن يک چيزی کمی نيست هم تاريخ را نشان می­دهد هم جامعه را نشان می­دهد، هم تمدن نشان می­دهد، اصلاً يک حسابی دارد متن که چه عبارتی باشد مثلاً ما الآن داريم امهرها بکذا، در روايات ما هم آمده امهرها را نگاه کنيد، چندتا روايت داريم امهر بعد می­گويند اين غلط است، صوابش مَهَرها به عکس اين، يعنی باب افعال آورده گفتند اين غلط است، درست است در کلمات فقهاء هست در روايات هم هست،

س: عربی هم غلط مشهور داريم،

ج: بله داريم

س: مثل اربکه و ربکه

ج: بله، مثلاً همين حديثی که حالا اين ايام به مناسب ايام عشره محرم حضرت به عبيدالله ابن حر جعفی گفتند، من سمع واعيتنا اهل البيت فلم ينصرنا فلم کذا، اکبه الله علی منخره فی النار، اين صحيحش کبّه الله است، يعنی اين فعل ثلاثی مجردش متعدی است ثلاثی مزيدش لازم است، علی خلاف القاعده، کبّه الله علی منخره، اين اگر بياوريد خيلی­ها اکبّه الله، اکبّ لازم است اکبّ علی قدميه، يعنی افتاد

س: کبت وجوههم

ج: کبّت وجوههم، مجهولش، معلوم شد؟

س: بله

ج: اين را هم ايشان دارد عکس آن است، يکی حالا من به مناسبتی چون بحث­های متن اين قسمت­ها را هم دارد که من عرض کردم سابقاً خودم هم مثال­های عرض کردم مثلاً لايطل دم امرء مسلم در کتب اهل سنت اين طور است، در روايات ما من اصلاً تا حالا تا لايطل را در روايات ما نديديم، لايبطل دم امرء مسلم، و بازهم نوشتند لايطَل غلط است، صوابش لايَطُل دمه، اين فعل به اصطلاح لازم است لايَطُل، يُطَل نمی­آيد از اين فعل يُطَل نمی­آيد اصلاً يُطَل غلط است ليکن غلطی است که روی الفاظ فقهاء مشهور شده يا اضحِ لمن احرمت له، ديدم بعضی از اين آقايون معاصر ما هم مثلاً در جواب استفتاء که صدق اضحاء بايد بکند يعنی باب افعال گرفتند، اضحِ، اضحی يضحی اضحاءً، اضحِ فعل امر است از باب اضحاء، اين هم غلط است صحيحش اضح ضحی يضحی است ثلاثی مجرد است يعنی اُبرز، نه اَبرِز، اُبرُز، اگر اضح باشد به معنای ابراز است، نه اُبرُز ظاهر بشو برای کسی يعنی به اصطلاح چيزی رو سرت نگذار، مثلاً چتری چيزی اضح، ثوابش اضح لمن احرمت له،

س: ظاهر شو

ج: ظاهر شو، بارزش شو، دقت کرديد آن وقت اين اگر بخواهد بنويسد لابد من صدق الزهی عليه، انه مثلاً ظاهر شده بلکه بهتر من صدق البروز عليه، انه برز لمن احرم له، اما ديدم مثلاً در استفتائش نوشته، صدق الاضحاء راست هم می­گويد آن درست گفته، ليکن ملتفت نشده که عبارت فقهاء غلط است اَزهی غلط است، نوشتند که فقهاء خواندند اضح لمن احرمت له البته اين فقهاء چون اين حديث نيست اين کلام حسن بصری است پيش آنها کلام حسن بصری است، پيش ما حديث

س: بله

ج: نه پيش ما حديث است از موسی ابن جعفر سلام الله عليه اما پيش اهل سنت از امام صادق در روايت تظليل نداريم در باب حج، در باب احرام اين مطلب را نداريم اما از موسی ابن جفعر اضح لمن احرمت له بياوريد اضح را غرضم اين نکته را می­خواهم عرض کنم اين­جا هم اين آقا دارد تأکيد می­کند که اين غلط است العجم نور الکتاب غلط است، الاعجام نور الکتب ببينيد هکذا لفظ الحديث اين همان بحث متنی که ما می­گوييم يکی از جهات متن همين قسمت است که غلط­های ادبی اين­ها بله آقا؟

س: اعجام نقطه گذاشتن است عجم نقطه داشتن است

ج: می­گويد اصلاً صدق نمی­کند عجم الکتاب صدق نمی­کند، و هو النقد ای ان تبين التاء من الياء و الحاء من الخاء و الشکل تقيد الاعراب، الآن عرب­ها هم همين را نسخة مشکوله، مثلاً نسخه خطيه مشکوله، مشکله يعنی اعراب دارد با اعراب اين است اين الآن متعارف است باز ايشان همين کلام به اصطلاح اوزاعی را از اسمعی نقل می­کند همين کلام را که العجم نور الکتاب، ايشان می­گويد و حدثنی فلان نمی­خواهم ديگر حالا سند بخوانم قال بلغنی، اسمعی قال ان الاوزاعی قال تعجم الکتاب نور،

س: ديگر برده رو تفعيل

ج: دقت کرديد يعنی اين دقتی که عجيب است يعنی دقتی را که ما الآن بنده گاهی مطرح می­کنم خيال می­کنيم عجيب و غريب است اين هزار و صد سالی قبل که آن نسخه­ای که من ديدم عجم است اين غلط است به نظر من صوابش اعجام است باز در يک نسخه ديگر تعجيم ديدم تعجيم الکتاب نور، حالا مطلب روشن بوده بحث اين بوده که کدام باب ببرنش ثلاثی مجرد باشد باب افعال باشد باب تفعيل باشد، اضح لمن احرمت له را آوردی؟

س: بله جلد چهار کافی است علی ابن ابراهيم عن ابيه عن عبدالله ابن مغيره قال سئلت ابالحسن عليه السلام عن

10: 22

محرم فقال اضح لمن احرمت له

س: اعراب چه گذاشتند آنجا؟

س: اين­جا اِضح

ج: چاپ کردند مشکول درستش اين است

س: يعنی همزه نگذاشتند

س: همين درستش همين است،

س: همزه نگذاشته

س: همزه قطع نگذاشته اِضح

س: اگر شش روش بگذارد می­شود قطع نگذارد می­شود

ج: اما در کتاب غريب الحديث دارد نهايه دارد نهايه ابن اثير دارد که علماء اَضح می­خوانند صوابش عرض کردم بعضی از آقايون معاصر اسم نمی­خواهم ببرم در آنجا هم در استفتائاتش نوشته يصدق الاضحاء برده به همان باب افعال اضح لمن احرمت له و عجيب اين است که در روايت امام صادق نداريم اين را عبدالله ابن مغيره هم نقل می­کند سند به حسب ظاهر صحيح است ليکن عبدالله مغيره چيزهاي عجيب و غريب نقل می­کند آدم متحير است از ايشان از بزرگواری ايشان علی ای حال اين دو سه­تا نکته را هم من عرض کردم که اين مربوط به ويراستاری است که خود متن حديث را به اصطلاح چه جوری بنويسند چه جوری جدا بکنند؟ نقطه­اش را بگذارند نقطه­اش را نگذارند، و اين خيلی عجيب است انصافاً بينی و بين الله، شما الآن خيال می­کنيد که کارهای که جديدی است که الآن شده معلوم می­شود که اين کارها از همان هزار دويست سال، هزار سه صد سال قبل مطرح بوده، از همان قديم مطرح بوده به اين صورت، اين هم آقا نکته­ای به اصطلاح خارج از متن خارج از بحث برای تنبيه يعنی انصافاً می­خواهم اين را عرض کنم که اگر الآن اين کارهای به حساب ويراستاری توسعه بدهيم اين واقعاً مطلوب است می­خواهم اين را بگويم مثلاً يکی از کارهای ويراستاری شايد اين را هم بايد جزو ويراستاری حساب بکنيم مثلاً از همان قرن به اصطلاح دوم و سوم ما عنوان باب داريم، البته در ويراستاری­شان الآن کتاب­های ما درست ننوشتند بعضی از کتاب­های اهل سنت دارند، باب مثلاً الجمع، باب الجمع مثلاً بين الصلاتين، باب ان المحرم يجب عليه، در آنجا از همان اوائل در قرائت اين عبارت در کافی هم دارد ديگر باب کذا، در قرائتش اختلاف دارند بعضی­ها می­گويند خوانده بشود باب ان المحرم يجب عليه مثلاً ان يظل، اين جوری بخونيم، بعضی­ها معتقدند نه بخوانيم باب ان المحرم، يعنی به نحو اضافه باب به بعدی،

س: يک نوع ابدال باشد

ج: يا جدا بشود خب اين هم از مسائل ويراستاری است که آن وقت­ها مطرح بوده اما عنوان باب را آوردند يعنی ما از خيلی متون قديم داريم باب کذا، باب کذا، که در کتاب اشعثيات من يک صحبتی کردم که ابن عدی اشکال می­کند که کتاب مبوب است، و اين زمان زمان اميرالمؤمنين است کتاب بر می­گردد به زمان، و در آن زمان مبوب نبوده کتاب به صورت مبوب نبوده حالا بحث­هايش گذشت در بحث سابق و يک مقدارش را هم در همان شب­های پنج شنبه بحث کرديم يک مقدارش را همين­جا بحث کرديم در همين بحث­های به حساب متن به هر حال بعدها به اصطلاح اين قسمتی را که عرض کردم که باب و جدا کردن و بعدها بازهم نکته­ای در همين­جا پيش آمد باب را در متن کتاب بنويسيم يا باب را در هامش بنويسيم، همين الآن هم که بعضی از کتب را تحقيق بکنيد ديديد ديگر مثلاً می­خواهند جدا بکنند فصل را، اين که مثل کتاب رسائل جدا نکردند، بخواهند بحث را جدا بکنند عده­ای بين پرانتز يا بين کروشه مثلاً دو قلاب اين عنوان را اضافه می­کنند عده­ای هم هامش کتاب اضافه می­کنند، حاشيه کتاب، مثلاً الآن صحيح بخاری باب را وسط باب دارد، باب کذا، باب کذا، اين طوری مسلم باب را حاشيه خود مسلم حاشيه نوشته، يعنی چه؟ يعنی می­خواسته حديث رسول­الله به چيز ديگر مخلوط نشود روشن شد، خود می­گويم شنيده بوديد مسلم عناوين ابواب را در حاشيه کذا، دقت کرديد چه می­خواهم، يعنی می­خواهم بگويم اين مطالب و دقت در اين مطالب از همان قديم يعنی بيش از هزار صد سال، هزار دويست سال مطرح است خيلی عجيب است، واقعاً يک هشياری عجيبی حالا نمی­دانم اين واقعاً از جای ديگر،

س: اين عجب تقيدی داشتند

ج: تقيدی اصلاً خود همين­جا که الآن برای شما خواندم يک بحثی هم راجع به حاشيه، اين آقای خدا رحمتش کند آقای بله آقای تستری رحمه الله عليه می­گويد اين در حاشيه بوده اضافه متن به حاشيه شده اشتباه متن به حاشيه اين دارد ايشان مرحوم آقای تستری زياد دارد نسبت به بقيه بيشتر دارد، بعد اين­جا ايشان عنوان بابش اين قدر است باب ندارد التخريج علی الحواشی، اجوده ان يخرج، به اصطلاح ان يخرج من موضعه حتی يلحق به طرف الحرف المبتدء به من الکلمة الساقطه فی الحاشيه و يکتف فی الطرف الثانی حرف واحد مما يتصل به فی الدفتر ليدل ان الکلام اين شبيه البته ايشان،

س: صفحه با صفحه بعدش

ج: ارتباط پيدا بکند،

س: اين يک باوری بوده

ج: بله

س: بعضی از کتاب­های قديم

ج: يک چيز ديگر می­گويند الآن اصطلاحی که گفت،

س: رکابه،

ج: رکابه، اين رکابه را هم ايشان متعرض شده اين بحث را ايشان و باز دو مرتبه بحث ديگر اذا کتب حرفاً واحداً و کلمة واحده مرتين، فاوليهمان بان يبطل الثانی لان الاول کتب علی الصواب، و الثانی کتب علی الخطأ فالخطأ اولی بالابطال و قال آخرون انما الکتاب علامة لما يقرء فاولی الحرفين بالابقاء ادلّهما عليه و اجودهما صورة که اگر يک کلمه را بعد اشتباه کرد کلمه اول خط بگذارد يا دوم خط بگذارد؟ خيلی واقعاً انصافاً بايد قبول کرد که نسبت به من هميشه عرض کردم قرن­های سوم و چهارم رو حديث رسول­الله خيلی دقت­های فراوانی شده يعنی حتی تا اين مقداری که الآن مطرح است عرض کنم يکی دوتا مطلب ديگر حالا به مناسبتی چون اين­ها به اصطلاح، اين در کتاب مقدمه ابن الصلاح ديگر معروف­ترين کتاب اهل سنت، انصافاً هم کتاب قشنگی نوشته خيلی حقاً يقال کتاب جمع و جوری است بهترين کتابی تقريباً، تقريباً می­شود گفت، بهترين متن اهل سنت همين کتاب مقدمه ابن الصلاح است که خيلی فوائد فراوان دارد يک مقدار زيادش هم شهيد ثانی رضوان الله عليه در کتاب درايه خودش ايشان نقل کرده، عرض کنم ايشان من الآن در اين مستقلاً نديدم در فهرست را فقط نگاه کردم خواندم کتاب حتی يک وقتی پيشم گذاشته بودند کاغذ می­گذاشتم، مثلاً پنج صفحه­اش خواندم بدانم تا کجا رسيدم تا آخر کتاب؟ بعض وقت­ها من يک کتاب را کامل می­خواهم بخوانم اين جوری است يک ورقه می­گذارم که اشتباه نشود از اول کتاب تا آخر را کامل بخوانم ايشان در بعضی از جاها که مربوط می­شود به اقسام، اين تقسيم اصلی حديث به چهارتا و تقسيمی به اصطلاح در بين شهيدثانی تقسيم ثانوی­اش به بيست و هشت­تا ريشه­هايش در اين کتاب است حالا من وارد آن بحث­ها نمی­شوم.

ايشان وارد بحثی در باب حديث معلل يعنی معلول، معلول يعنی بيمار، از حديث بيمار، يک چيزهايي که مربوط می­شود به نحن فيه ايشان به اصطلاح متعرض می­شود ايشان از مطالبی که در اين­جا بله، و يسميه اهل الحديث المعلول و ذلک منهم و من الفقهاء فی قولهم فی باب القياس العلة و المعلول

14: 30

عند اهل العربية و اللغه حالا آن بحث­های لغت و اين­ها بله، اعلم ان معرفة علل الحديث من اجل علوم الحديث و ادقها و اشرفها راست هم می­گويد اينی که می­فهمد اين حديث معلول است بيمار است و چه بيماری دارد، بله اين کار مشکلی است بعد ايشان يک توضيحی می­دهد که ديگران هم گفته اند که قد تقع العلة فی اسناد الحديث و هو الاکثر و قد تقع فی متنه آنچه که الآن مربوط به بحث ماست، اين نسبت متن حديث است که

47: 30

بشود ثم بله، حالا بعد ايشان می­گويد ما يقع فی الاسناد قد يقدح فی صحة الاسناد و المتن معاً کما فی التعليل بالارسال و الوقف، مراد از به اصطلاح وقف يعنی مرفوع باشد يا موقوف باشد ارسال سند دارد يا ندارد؟ يعنی مرادشان ارسال به ابهام واسطه، مراد ايشان از اين ارسالی که اين­جا می­گويد چون عرض کرديم کراراً ارسال به چند جور می­شود يکش به حذف واسطه است يکش به ابهام واسطه است يکش هم به تصريح به حذف، مثلاً گاهی می­گويد مثلاً ابن ابی عمير عن بعض اصحابنا اين ابهام واسطه است، مثلاً می­گويد ابن ابی عمير عن زراره اين ارسالی است که حذف واسطه است تصريح هم نکرده اما چون ابن ابی عمير از زراره نقل نمی­کند مرسل است اين کارش مشکل است احاديثی که مراد از وقف هم در اصطلاح ايشان مثلاً ابن عباس قال کذا آيا اين کلامی را که ابن عباس گفته قال رسول الله يا قال خودش، اگر قال رسول­الله باشد مرفوع می­گويند اصطلاحاً اهل سنت، ما مرفوع را به مرسل می­گوييم آنها مرفوع را به حديثی که صحابه از پيغمبر نقل کرده، اگر کلام خود صحابه باشد موقوف می­گويند، مثلاً همين حديث به اصطلاح ما رآه المسلمون حسن فهو عند الله حسن، بعضی­ها عن عبدالله ابن مسعود عن رسول­الله نقل کردند، ليکن محققين فرمودند کلام خود ابن مسعود است، يعنی بحث سر اين است که آيا اين حديث مرفوع است يعنی ابن مسعود عن رسول­الله يا موقوف از خود ابن مسعود،

س: قد رفعه الی رسول الله

ج: رفعه نمی­خواهد بگويد رفعه که بگويد کافی است، رفعه قال يعنی قال رسول­الله، عن علی ابن ابی طالب رفعه يا عن علی قال مثلاً المؤمنون عند شروطهم می­گويند اين کلام، البته المؤمنون عند شروطهم نه، می­گويند اين کلام اين­که ايشان گفته، کما فی التعليل يعنی تعليل در اين­جا نه علت، به اصطلاحی که ما می­گوييم مريض بودن بی­بيمار بودن يک حديث،

س: معتل بودن

ج: معلول بودن، معتل بودن يک حديث يا ارسال بله، وقف چون اگر ارسال و وقف شد نه سندش درست است نه نسبت آن متن ثابت می­شود فمن امثلة ما بعد ايشان مثال می­زند ما وقعت العلة به اصطلاح باسناده ليکن من غير قدح فی المتن، يعنی متن ثابت است اما اين سند مشکل دارد اما متن آن وقت حديث البيعان بالخيار می­گويد، حالا من ديگر وارد بحثش نمی­شوم چون ربطی به الآن به بحث ما ندارد، و مثال العلة فی المتن در من فرد مسلم باخراجه فی حديث انس، من اللفظ، می­خواهی اين را از مسلم بياور، ايشان که ايشان نقل کرده حديث شماره 399 جلد دو صفحه12، 399 نوشته اين، در هامش است، چون اين حديث محل کلام است خيلی مفصل روی اين بحث، شايد بگوييم جزء­ها نوشتند در اين حديث، همان حديث معروف که آيا رسول­الله بسم­الله می­گفت يا شروع به الحمدلله می­کرد که خيلی هم مفصل حتی فخررازی چون شافعی اصرارش بر اين است که رسول­الله بسم­الله می­گفت و ابوحنيفه هم اصرارش بر اين است احناف اصرارشان بر اين است که بسم­الله نمی­گفت به الحمدلله شروع می­کرد آن وقت در کتاب مسلم، اين جور آمده بله، انما قالوا فيه هکذا بله، آن وقت مسلم اين جور نقل کرده که رسول­الله کان يقرأ به به اصطلاح الحمدلله ربّ العالمين من غير بسم­الله الرحمن الرحيم تصريح دارد آوردی حديث را؟ اين را مسلم دارد، بخاری دارد کان يفتتح الصلاة بالحمدلله ربّ العالمين اشکال سر اين کلمه است من غير بسم­الله يعنی چون آقايون خب آمدند اهل سنت جواب دادند که کان رسول­الله يفتتح الصلاة بالحمدلله يعنی سوره حمد می­خواند نه اين­که بسم­الله نمی­گفت دقت کنيد نه اين­که بسمله را حذف می­کرد الحمدلله را شروع می­کرد، مسلم فقط آورده که من غير بسم الله يعنی اين را تصريح کرده آن وقت يک حديثی هم هست که بله آقا؟

س: اين­جا که چند اين که دارد

ج: يکی دارد که فقد کان يستفتح الصلاة بالحمدلله ربّ العالمين هيچی ندارد، بخاری هم اين را دارد، دوتايشان اين را آورده،

س: باب حجيت من قال بسم الله آية من اول کل سورة در اين، در ادامه­اش و باب حجة من قال لايجهر بالبسمله

ج: لايَجهَر بالبسمله،

س: عن انس

ج: عجيب است احاديث هم هردو به انس بر می­گردد هم آنی که بغير بسمله هم آنی که بله، من چون اين را نديدم متن مسلم را تا حالا نديم اين­که گفتم بخواند، من آن بحث را ديدم

س: انس اعتراض داشت که نماز را شما عوض کرديد تغيير کرد، آن قصه­ای که

ج: انس نيست نه،

س:

11: 36

انس آمد در مسجد گفت خيلی تغيير داديد

ج: بله، حتی غيرتم الصلاة بله، نه يک روايت ديگری است که پشت سر علی ابن ابی طالب نماز خواندم فذکرنی بصلاة رسول­الله اين را هم داريم

س: قال صليت مع رسول الله صلّی الله عليه و آله و سلم و ابی بکر و عمر و عثمان فلم اسمع احداً منهم يقرأ بسم الله الرحمن الرحيم اين يک حديث است، بعد يک ذيلی آورده، می­گويد: أ سمعته من از قتاده می­پرسد که، بعد حديث بعد اين است که: عن عبده

ج: عبده سلمانی و عبده، يک عبد خير داريم يک عبده داريم،

س: عن عبده ان عمر ابن خطاب کان يجهر بهولاء الکلمات بعد فقط درش بسم­الله را آورده بعد بعدش اين است که و عن قتاده انه کتب اليه يخبره عن انس ابن مالک انه حدثه قال صليت خلف النبی صلّی الله عليه و آله و سلم و ابوبکر و عمر و عثمان فکانوا يستفتحون بالحمدلله ربّ العالمين لايذکرون بسم­الله الرحمن الرحيم فی اول قرائه و لا فی آخرها

ج: اين روايت صاحب اين کتاب ابن ابی الصلاح می­گويد معلول است، اين متن معلول است،

س: خودش فهمش را اضافه کرد

ج: ببينيد دقت بکنيد بعد می­گويد چرا؟ چرا بله، و رأوا الاکثرين انما قالوا فيه فکانوا يستفتحون القرائه بالحمدلله ربّ العالمين من غير تعرض لذکر البسمله اصلاً صحبت بسمله نبوده روايت اين بوده، و هو الذی اتفق البخاری و المسلم علی اخراجهم فی الصحيح و روا ان من رواه بلفظ مذکور من دون بسمله رواه بالمعنی الذی وقع ففهم من قوله کانوا يستفتحون بالحمدلله انهم کانوا لايبسملون،

س: فهم خودش را

ج: همين، اين علتش در متن است خيلی لطيف است

س: دليلش هم اين است که می­گويد بخاری و مسلم

ج: هردو باز نقل کردند، درش من غير تعرض ندارد بله، فرواه علی ما فهم و اخطأ لان معناه ان صورة التی کانوا يفتتحون بها من الصور هی الفاتحه و ليس فيه تعرض لذکر التسميه و ضم الی ذلک امور اولاً شواهد ذکر کردند منها انه ثبت عن انس، ثبت لما می­گويند به اصطلاح می­گويند حديث صحيح است ديگر مثلاً متون مختلف دارد اين صحيح است، سئل عن الافتتاح بالتسميه فذکر انه لايحفظ فيه شيئاً عن رسول الله در اين­جا حاشيه­اش را دارد و الله اعلم، دقت کرديد يعنی اين من غير بسم الله را اين اضافه شده، راوی برداشته از فهم خودش را به روايت اضافه کرده، و الا چون در روايت انس فقط اين مقدار است يستفتحون بالحمدلله خب اين ممکن است مراد اين باشد سوره حمد را خواندند يستفتحون بالحمدلله نه اين­که بسم­الله نمی­گفتند، نه معنايش اين است که بسم­الله نمی­گفتند اين راوی برداشته اين معنی را اين جور، بعد علی ای حال معرفت بله، بعد اين در صفحه 190 بود البته اين مسألش را از صفحه قبلش همان مثالی که ايشان زد ايشان باز يک بابی را قرار دادند النوع التاسع عشر المضطرب من الحديث، المضطرب من الحديث هو الذی تختلف الرواية فيه فيرويه بعضهم علی وجه و بعضهم علی وجه آخر، حالا چون اين ديگر حالا بحث مضطرب را هم ايشان دارد بله و قد يقع الاضطراب فی متن الحديث و قد يقع فی الاسناد اين می­گويم ما چون قدمای ما اين را در مضطرب است در درايه شهيد هم آمده، اما اصلش اين­جاست ما از اصلش شروع کرديم دقت فرموديد، بله و قد يقع فيه بله و من امثلته ما رويناه عن اسماعيل ابن فلان بله اين­جا اين مثالی که ايشان زده راجع به راوی است چون اسماء مختلف آمده حالا اين ديگر چون به اصطلاح مطلب را از آنجا آورده خيلی الآن به درد ما نمی­خورد آن وقت در حاشيه کتاب، يلاحظه حاشيه کتاب صفحه 194 محقق کتاب اضافه کرده، مهم تنبيه يلاحظه ان المصنف لم يمثل لمضطرب المتن، راست می­گويد لذا من هم نخواندم چون آن مضطرب الاسناد بود از بحث ما خارج است مضطرب المتن را يادش رفته بنويسد، مضطرب المتن و قد مثل له غيره انظر شرح التفصيلة و التذکره ايشان به همين مقدار اکتفاء کرده، نوشته ايشان متعرض نشده اما اين شدند، از چيزهايي که مهم است و در اين کتاب آورده من مخصوصاً بيشتر نظرم رو اين بود حالا مضطرب و اين­ها جای خودش آنها مشکلاتی دارد حديث مدرج است اين خيلی مشکل است اصطلاحاً حديث مدرج آن حديثی است که راوی يا صحابی يا مثلاً پيش ما اصحاب ائمه کلام خودش را در روايت اضافه کرده، آن وقت اين نکته­اش بله، آن وقت ايشان و هو اقسام، ايشان دارد ما ادرج فی حديث رسول­الله من کلام بعض رواته بان ذکر الصحابی من بعده بان يذکر الصحابی او من بعد عقيب ما يرويه من الحديث کلاماً من عند نفسه فيرويه من بعده موصولاً بالحديث غير فاصل بينهما بذکر قائله فيلتبس الامر فيه علی من لم يعلم حقيقة الحال و يتوهم ان الجميع من رسول­الله اين نکته­ای که من الآن امشب، البته ايشان در حاشيه، در حاشيه کتاب باز نوشته قد قيد المصنف الادراج بکونه عقيب الحديث و ما نظره المصنف خلاف الواقع، من با تمام بحث، انشاءالله چون من بحث مدرج را دو مرتبه يعنی اشاره­ای سابقاً کردم، می­خوانم در حديث شيعه، حالا چون حديث اهل سنت است، در حديث شيعه می­خوانم و اين مطلبی را که محشی نوشته اين درست است، اين يک نکته­ای است خودش که در حديث مدرج شرط است که آن کلام، کلام غير امام يا کلام غير معصوم بعد از کلام معصوم باشد ما عرض می­کنيم نه ممکن است کل کلام اصلاً مدرج باشد، اصلاً کل کلام مال غير، ممکن است بعد باشد ممکن است اول کلام باشد، ممکن است کل حديثی که الآن داريم به عنوان حديث امام صادق کلاً نباشد کلاً حديثی،

س: مدرج که آن کلش که اگر نباشد که مدرج اصلاً معنايش

ج: يعنی موقوف است يعنی کلام صحابی است، اصحاب او را همين حديث لاتنقض اليقين بالشک در بعض از نسخ عن ابی جعفر است، در بعض ديگرش نه حالا ولو بعد دارد يا زراره آن ممکن است فقال زراره يا فقال يا زراره اين­هايش زائده باشد علی ای مثال­هايش را عرض می­کنم بعضی از احاديث را، و ليکن ممکن است مدرج در وسط حديث هم باشد يعنی در اثناء حديث آن وقت می­گويد و من امثلته المشهوره عن عبدالله ابن مسعود ان رسول­الله علمه التشهد فی الصلاة فقال قل التحيات لله فذکر التشهد و فی آخره اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً رسول­الله بعد اين طور است فاذا قلت هذا فقد قضيت صلاتک، اين شئت ان تقوم فقم، و ان شئت ان تقعد فاقعد می­گويد اين ذيل فاذا قلت هذا اين کلام عبدالله ابن مسعود است شبيه اين را هم ما داريم که بعد انشاءالله می­خوانم دقت کرديد، شبيه اين هم ما داريم که يک مطلبی را مثلاً امام می­فرمايد بعد يک نتيجه گيری است که ظاهراً کلام راوی است اين در بحث متن خيلی مِؤثر است انصافاً، شبيه اين مطلب را ما هم داريم دقت کرديد، شبيه اين مطلب که در آخر کلام يک کلامی می­آيد که نتيجه گيری کلام سابق است در صورتی که اين کلام خود راوی است ايشان دارد اين کلام و ان شئت بعد هکذا رواه ابوخيثمه عن الحسن ابن الحرّ فادرج فی الحديث قوله فاذا قلت هذا الی آخره، و انما هذا من کلام ابن مسعود لا من کلام رسول­الله، مدرج به اين معنی، آن مدرجی که من گفتم که شما فرموديد کل کلام مثل همان حديث چه است؟ ما رواه المسلمون حسن، آن را ديگر موقوف می­گويند اصطلاحاً مدرج نمی­گويند، به هر حال چون آنها تعبير موقوف دارند به نظر ما کلام صحابی است کلام اصحاب امام است،

س: در معانی و بيان مدرج به آن است که وسط کلام می­آيد مزيل آن است که آخر کلام می­آيد

ج: آن را هم می­شود بهش گفت، ليکن مدرج اطلاق دارد هردوش را می­گيرد بعد ايشان شواهد می­گويد در اين­که اين عبارت را فلانی و فلانی در عبارت شان نقل نکردند البته انشاءالله من توضيح می­دهم يک مدرج­های هم پيش ما بعدها پيدا شده مثلاً در کتاب، اين کار در کتاب فقيه الآن نسبتاً فراوان است نسبتاً نه حالا مثلاً عده­ای از موارد هست که فقيه يک حديثی نقل می­کند، مراسله بعد يک کلامی خودش می­گويد صاحب سائل همه را حديث قرار داده اين مدرجی است که بعد شده، يعنی خود ما هم نگاه می­کرديم فقيه را می­فهميديم اين کلام فقيه است اين يک فتوای فقيه است، صاحب وسائل رحمه الله و اين يک مقدارش را جامع الاحاديث توضيح داده، در جامع الاحاديث يک مقدارش را توضيح داده که آقا اين­ها اشتباه است اين کلام کلام خود صدوق است البته عرض کردم يک مشکلی در اين حالا انشاءالله تعالی چون تخريج دارد می­شود کتاب صدوق، کتب صدوق اگر اين کار را بکنند کلاً حالا کاری به اين کار وسائل نداريم کلاً کتاب صدوق را مواردی که عبارت صدوق است با موارد روايت جدا بکند حالا وسائل اشتباه بکند يا نکند؟ نکته دوم الآن در مثل جامع الاحاديث، در مثل فرض کنيم وافی، در مثل وسائل، در مثل بحار، آن­جاهايي که کلام صدوق است و فتواست نمی­آورند از صدوق نقل نمی­کنند،

س: اختلافی است آخر، يعنی يک قسمتی آخر روايت آورده برخی گفتند جزء روايت است برخی

ج: نه بعضی­ها که مسلم است کلام صدوق است واضح است ديگر اين­ها را نياوردند چون روايت نبوده، نياوردند چون کلام صدوق است فتوی، در صورتی که به نظر بنده سراپا تقصير چون صدوق متعمد متون روايات باشد ارزش اين را دارد، الآن اين مجامع حديثی متأخر ما اين­هايي که من ديدم بحار هست، فرض کنيم مثلاً به اين­که وافی هست وسائل هست، اخيراً جامع الاحاديث هست، آن جاهايي که واضح است فتوای صدوق است ديگر، فتواست ديگر صدوق فتوی داده، اين را اصلاً نقل نمی­کنند شما وقتی به فقيه مراجعه می­کنيد می­بينيد در اين مجامع، چون کلام صدوق گرفتند ديگر، گفتند روايت نيست که حالا می­خواهيم نقل بکنيم، نکته­ای ندارد که بخواهيم نقل بکنيم، اما با در نظر گرفتنی که صدوق آنچه که نقل می­کند متون روايات است ارزش دارد ولو الآن ما آن را پيدا نکنيم،

س: حاکی از روايت است

ج: حاکی است، حاکی از وجود شواهدی هست، بعض جاها هم دارد قال ابی فی رسالته اين را هم نقل نمی­کنند،

11: 48

صدوق پدر هم همين طور است

س: صريح است که حديث نيست،

ج: بله صريح است که حديث نيست،

س:

15: 48

ج: يرجع الی فتاوا ابنی بابويه، دقت کرديد ملتفت شديد اين يک بحث ديگری است، يک بحثی است در نوشتن، بحث متنی است ما هی گاه گاهی به مناسبتی از بحث خارج می­شويم کما هو العاده،

28: 48

در اين بحث، هی بر می­گرديم، اين هم کما هو المتعارف در بحث ما اين را هم من نظر خودم اين است که اين را بياورند ليکن در هامش اگر بتوانند آن متن اصلی را پيدا بکنند که چرا صدوق آن روايت را نياورده چون گاهی می­شود صدوق يک نکته­ای بوده که روايت نياورده و فتوی آورده يا جمع بين دوتا متن کرده، به هر حال تقيد صدوق و گاهی اوقات هم به نظر من جمع کرده بين روايات و حالا آن جمع مقبول باشد يا نباشد آن وقت اين را به صورت فتوای خودش آورده، حالا اين بحث ديگر چون البته بحث بحث لطيفی است ليکن بيشتر بر می­گردد به تخريج احاديث نه اين مرحله­ای که ما الآن درش هستيم اما در کار متن و اين­ها خيلی مؤثر است در مجامع حديثی به نظر من ای کاش اين می­شد.

يکی از چيزهايي که ايشان به عنوان ادراج آورده اين در همين که الآن گفتم چون ايشان آورده، ليکن اين اشکالی ايشان وارد است صدوق اين کار را کرده حالا من مثال­هايش را بخواهم بزنم طول می­کشد صدوق رحمه الله اين کار را کرده و آن اين است که گاهی اوقات شده که مثلاً يک حديث هست درش يک متنی است يک حديث هست همان مطلب درش متن ديگری هست، صدوق ورداشته هردو را جمع کرده و يک متن واحد آورده در صورتی که دو متن است، حالا می­خواهيد بياوريد در فصل بين وتر و بين شفع، که فصل بکند يا نه؟ چون در يک حديث دارد يتکلم در يک حديث دارد جامع، ايشان بين هردو را جمع کرده در صورتی که دوتا روايت است ايشان دارد و من اقسام المدرج ان يکون متن الحديث عند الراوی له باسناد الا طرفاً منه فانه عنده باسناد ثان فيدرجه من رواه عنه علی الاسناد الاول و يحذف الاسناد الثانی و يروی جميعه بالاسناد الاول اين کار در صدوق هست در فقيه هست، اما در ذهن من اين است که روايت، يعنی جدايش کرده، در کلام تر را بياوريد عبارت صدوق را در بحث وتر بياوريد، مثلاً ايشان ببينيد اين طور است روايتی است که ابن عيينه، صفيان ابن عيينه نقل می­کند عن واعد ابن حجر، فی صفة صلاة رسول­ الله و فی آخره انه جاء فی الشتاء فرآهم يؤفعون ايدهم من تحت الثياب و الصواب رواية من روی عن عاصم بهذا الاسناد و فصل ذکر

23: 51

فرواه عن عاصم عن عبدالجبار ابن وائل عن بعض اصله عن وائل ابن حجر، يعنی دوتا سند است ولو

33: 51

رسيد به وائل به اصطلاح وائل ابن حجر، ليکن يکش مرسل است يکش نيست، اين دوتا را باهم جمع کرده به يک سند اولی، يعنی ادراجش دوتا حديث است که اين دوتا حديث دوتا سند داشته ولو در نهايت يکش مرسل بوده يکش مرسل نبوده آن وقت اين آمده با آن سندی که مرسل نيست کلش را با حديث واحد نقل کرده اين را هم ايشان بله، به اصطلاح مثل آن آورديد يا نه؟

س: نمی­دانم چه بنويسم

س: حرف خود صدوق

ج: شفع و وتر را ديگر، آيا بين شفع و وتر می­تواند صحبت کند يا نه؟

س: يک آب بخورد

ج: آب بخورد يا نه؟ روايت دارد

س: عبارت حديث مدرج

17: 52

اما در سند

ج: دقت کرديد می­گويد اين هم يک نوع حديث مدرج است که ملتفت شديد چه شد؟ هردو حديث اند يکش سندش مرسل است يکش سندش صحيح است، متن مرسل را به آن چسبانده با همان سند صحيح نقل کرده اين قاعده­اش اين است که اين­ها را جدا بکند بگويد اين حديث متنش اين است بخوان عبارتش را، جامع را هم دارد، او جامع،

س: تخلف و غش است

ج: اين دقت کرديد باز از احاديثی که ايشان باز مثال ديگر و هکذا بله، بعد ايشان می­گويد که بله، بعد ايشان می­گويد و منها ان يدرج فی متن الحديث بعض متن حديث آخر مخالف للاول فی الاسناد اصلاً سندش هم با آن فرق می­کند ليکن چون حديث مضمونش يکی بوده با همديگر جمع کرده پيدا کردی؟

س: بله

ج: بخوانيد

س: اين جلد يک فقيه صفحه 312،

س: باب الصلاة که گفته می­شود بين

ج: خيلی

س:

41: 53

ج: خيلی صدوق کارهايش خيلی عجيب است يعنی واقعاً يک تبحر خاصی می­خواهد آدم بتواند اين کتاب فقيه را تخريج بکند، خيلی عجيب است يکی از آقايونی که مشغول اند همين پريروز به من می­گفت من که عقيده­ام به صدوق ضعيف شده، گفتم نه اين دقت­های زائدی است که ايشان به کار برده البته يک شبهه­ای دارد، صدوق به يک مقداری اين آقای دشتی هم بعد که زنگ، مشغول شده بود در همين من لايحضر گفتم عده­ای از احاديثش که الآن مرسل است از امام صادق در مصادر زيديه است گفت ما اين را پيدا کرديم، راست است همين طور است، اين احتمال می­دهم يک مقدارش از مصادر زيديه گرفته ايشان، و احتمالاً ايشان چون پيش رکن الدوله ديلمی می­رفته آنها هم زيدی بودند، به احترام او يک مقداری مصادر را نقل کرده، که آنها هم روش اعتماد بکنند چون نقل از امام صادق است حالا آن مثال­هايش را می­گذاريم يک وقت ديگر انشاءالله برسد در وقت خودش،

س: ببخشيد چاپی آن چاپ چيز صفحه 493

س:

45: 54

س: بله نافلة الفجر و وقتها، حديث و روی عن ابی ولاد حفص ابن سالم الحناد انه قال سمعت اباعبدالله عليه السلام يقول لا بأس بان يصلی الرجل رکعتين من الوتر ثم ينصرف فيقضی حاجته ثم یرجع فيصلی رکعه،

ج: البته اين در اين روايت روايت به هر سه رکعت است، چون داريم روايت هم بر رکعت واحده هم بر سه، به هر حال وتر يعنی تاق ديگر، چون تاق است، اين از آن روايت است،

س: بله اين در پاورقی هم

24: 55

رکعات شفع

ج: الرکعتا الشفع

س: بله، بعد ايشان اين­جا نقطه گذاشتند رفتند سر سطر که يعنی خارج از روايت باشد، فلا بأس ان يصلی رجل رکعتين من الوتر ثم يشرب الماء

ج: می­بينيد اضافه کرد

س: و ينکح و يقضی ماشاء

ج: من جامع گفتم اين ينکح گفت

س: حاجة و يحدث وضوئاً ثم يصلی رکعة قبل ان يصلی

55: 55

ج: اين را حاشيه ننوشته روايت را

س: ايشان در اين چاپی که انجام دادند اصلاً اين را از نقل قول آوردنش بيرون سر سطر بعدی،

ج: نه بعدش آخرش ننوشته رواه فلان،

س: نه اين­جا ديگر ايشان نياورده،

ج: نه ما روايات ديگر هم داريم به اين مضمون اين ورداشته با همين، در وسائل اين را بياور در وسائل يکی،

س: اما در وسائل

س: اين معلوم شد که اصلاً متن صدوق اين اصلاً

ج: بله وسائلی که گرفته،

س: يکش کرده در چاپ آقای غفاری رفته سر سطر از علامت نقل قول هم

ج: عرض کردم يکی از کارهای مشکل در اين کتاب فقيه اين است آن وقت لذا اين ادراج مال صاحب وسائل است در واقع، نه ادراجی باشد که خود صدوق انجام داده، حالا بياوريد وسائل جلدی،

س: چاپ آل البيت در اين­جا دادند يعنی تخليص کردند از فقيه اما توجه ندادند که در فقيه

ج: نيست،

س: يعنی شايد هم کار آقای غفاری را حجت نگرفتند، گفتند فصل

ج: آن وقت اين را من پيدا کردم اين ينکح و يشرب در روايت ديگری هست اما با اين متن نيست صدوق اين را کلام خودش قرار داده، حالا همين باب را در کتاب وسائل بياوريد همين حديث در وسائل حالا آقای غفاری هم در حاشيه­اش ننوشته من اين را ديدم، يعنی عجيب اين است که اين دو سه حالت را خودش جمع کرده، دقت کرديد چه می­خواهم بگويم ليکن چون خودش جمع کرده نيامده به صورت روايت قرارش بدهد فتوای خودش قرار داده،

س: مثلاً ببخشيد معذرت می­خواهم، در تهذيب الآن دارم از وسائل البته می­خوانم روايت هست که و عنه عن فضاله عن ابی ولاد عن ابی عبدالله عليه السلام قال لابأس ان يصلی الرجل الرکعتين من الوتر ثم ينصرف فيقضی حاجته

ج: اين تا اين­جا با صدوق است

س: بله اين،

ج: حالا اين­که از فضاله نقل کرده احتمالاً از کتاب حسين ابن سعيد است، صدوق مثلی که قبولش نکرده، چون شرحی داديم که کتاب حسين ابن سعيد مصنف است چون دارد روی عن ابی الولاد اين روی­اش مال آن نکته فنی است که به متن حديث مربوط نيست اينی که صدوق بعد چه دارد؟

س: بعد يک خرده جلوترش روايت يازده اين باب در وسائل من از وسائل آل البيت جلد 4 صفحه 65 در روايت يازده اين باب دارد و باسناده عن محمد ابن علی ابن محبوب عن العباس ابن معروف عن ابن وذی عن محمد ابن

17: 58

عن عمر ابن يزيد عن ابی عبدالله عليه السلام فی من انصرف فی الرکعة الثانية من الوتر هل يجوز ان يتکلم او يخرج من المسجد ثم يعود فيتم قال نعم تصنع ماتشاء و تتکلم و تحدث وضوئک ثم تتمها

ج: ببينيد

س: ثم تتمها قبل ان تصلی

ج: اين يحدث وضوء را آخرش خود صدوق در فتوايش آخرش آورده بود اين نکته را در اين­جا دارد که گاهی می­شود حديث مدرج روشن شد، من عرض کردم در حدود چهل و هفت، هشت سالی قبل اين درايه شهيد را بنا گذاشتيم يک احاديثی را مثال­های که در از شيعه بياوريم اين مثالش ايشان در اين­جا گفته ايشان ملتفت شده ببينيد صدوق چه کار کرده؟ آن حديث ديگری بوده مرحوم صاحب وسائل هم آن حديث را ديده خيال کرده اين تتمه آن حديث است ملتفت نشده که آن اولی حديث ابی الولاد است اين تتمه کلام صدوق است ليکن صدوق کلامش از روايت است،

س: نکاح هم حتی هست

ج: ديديد اين روايت ثالثه­ای است،

س: بله عن علی ابن ابی حمزه، بعض مشيخته قال اين­ها همه­اش از تهذيب وسائل نقل کرده، قلت لابی عبدالله عليه السلام افضل فی الوتر، قال نعم، قلت فانی ربما عطشت فاشرب الماء قال نعم و انکح

س: اين نماز شب تشنگی بياورد

ج: ببين، البته منشأش واقفيه است، علی ابن ابی حمزه،

س: امام می­خواسته تأکيد می­کرده برای اين­که شيعه زياد بشود انکح.

ج: نکته فنی را ملتفت شديد، روايت ابی ولاد ينصرف فيقضی حاجته آن وقت نکاح بوده، ببينيد شرب ماء بوده احداث وضوء بوده، هر کدام يک جای ديگر بوده، اينی که می­گويم عبارتی صدوق روشن شد

س: اخباری­ها فتوا نداد بعد از شرب ماء مستحب است

ج: و الی آخره روشن شد چه می­خواهم بگويم اينی که می­گويم عبارت صدوق را هم بياوريم برای همين است نه مثل صاحب وسائل اشتباهش با حديث بکنيم،

س: نه کلاً حذف بکنيم

ج: نه کلاً حذف کنيم، مثل همين چاپ ورداريد جدايش بکنيد آن وقت اين هنر صدوق است دقت کرديد چه کار شد؟ دو سه تا اين مثال­هايش در همين مدرج اين­جا آمده، اين مدرجی که اين­جا گفت، ديگر آقا من خسته شدم فردا شب انشاءالله

س: فقط يک نقل ديگری تهذيب انکح در اين روايت حذف شده تشرب الماء لا بأس

ج: ايشان قبول کرده روايت را قبول کرده چون روايت واحده خيلی دقت است اگر راست باشد خيلی، اگر اين مطلبی که من عرض می­کنم يعنی چقدر ايشان دقيق بوده مضمون دو سه­تا را چون سندش يکی نبوده جاهای مختلف بوده ورداشته به صورت فتوی نقل کرده که فردا حديث مدرج نشود، نگويند دو سه­تا حديث را با همديگر جمع کرده،

س: غش در

س:

11: 1: 1

همه روايات شفع و وتر در يک کتابچه­ای ضبط کرده

ج: چاپ کرديد شما چاپ کرديد،

س: نه قبل از ما چاپ شده بود،

ج: کتاب الشيعه چاپ نشده؟

س: نه ما احتمالاً

ج: يک کسی چاپش کرده

س: بله همان جامع مدرسين چاپ کرده،

س: بله می­گويد که، بله می­گويد شفع و وتر هم مثل حج و عمره که هم می­شود وسطش يک عمل است ولی وسطش

ج: انجام می­دهند، دقت کرديد نه اين نکته را دقت، وسائل حالا جامع الاحاديث را هم اگر داريد، فکر کنم جامع الاحاديث جدا کرده باشد يا حاشيه­اش نوشته باشد، دقت کرديد چه شد؟ اين­ها را در اين کتاب­ها به عنوان حديث مدرج گرفتند يعنی اولی مال ابی ولاد بوده سند داشته، آنها مال ابی ولاد نيست اصلاً،

س: شاغل صدوق هم همين هديه و مقنعش هست ديگر

ج: هدايه و مقنعش هم همين طور است خب، نه دقت کنيد نکته فنی، من می­خواستم مثال بزنم که اين مطلبی که ايشان گفت مثالش اين کتاب وسائل نه خود کتاب صدوق در وسائل اگر اين حديث را ما حديث را روايت قرار بدهيم اين شاهد شيعی است حديث يکش مال يکی ديگر بوده، يکش مال علی ابن ابی حمزه ورداشته همه را با هم جمع کرده اسنادهای مختلف با هم جمع کرده، اين مدرج نيست به نظر ما چرا؟ چون يعنی در اين مثال صدوق مدرج نيست اين عبارت صدوق جدا کرده، هنر صدوق چه بوده؟ دو سه­تا حديث را مضمونش را گرفته فتوی قرار داده،

س: بله

س: يک نشانه­ای برای حتماً چيز بياورد

ج: نه ببينيد اما برای

س: همين

س: اين­جا نشانه­ای نياورده که برای جدا کردن

ج: نه ندارد

س: پس مدراج می­شود ديگر

ج: ظاهرش واضح است، متن عبارت فرق می­کند، جامع الاحاديث گاهی جدا می­کند

س: در جامع الاحاديث در جايي که نقل کرده در جلد هفت جدا نکرده، منتهی در بخشی در پاورقی هم در سيجي که به اين روايت ارجاع داده هم در جلد هفت که اين روايت را آورده گفته، يحتمل ان يکون قوله ثم يرجع الی آخره من کلام الصدوق المتخذ من الرواية

ج: يخرج الی حاجته نه من بعد آن، يخرج فی حاجته

س: ثم يرجع

س: ثم يرجع

ج: از بعد از اين، از بعد از اين عبارت کلام صدوق باشد حق با همين جامع الاحاديث است،

س: می­گويد المتخذ من الرواية

ج: ليکن توجه کرده،

س: بله

ج: يعنی ديگر پس

س: شيخ حرعاملی تقصير نداشته چون متن

ج: روايت را جاهای ديگر ديده

س: چون متن ويرايش نشده حديث به دستش رسيده اگر متن ويرايش شده بود

ج: نه چون ديده در روايت ديگر انکح هم آمده، اعطش هم آمده، اينها آمده نه

س: مؤيد از جای ديگر

ج: مؤيد آمده خيال کرده اين کلام صدوق همان­هاست همان روايت، يعنی اين روايت را به عنوان روايت واحده ابی ولاد گرفته، ملتفت نشده روايت ابی ولاد فقط يقضی حاجته بوده، بقيه­اش روايت ديگری علی ابن ابی حمزه و شخصی روشن شد آن وقت صدوق از آن ور که نمی­خواسته نسبت بدهد جمع بين آنها کرده فتوای خودش را قرار داده و لذا ارزش دارد فتاوای او هم ذکر بشود، و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين اين هم راجع به اين بحث امشب ما،

س: آن روايتی که در مورد ضابطه­ای.